**جلسه90**

# استدراک از وجه پنجم برای اثبات اعتبار شخصیات حقوقیه

مطلبی از مباحث گذشته باقی مانده است که استدراک می شود. در بحث اثبات امضاء شخصیات حقوقیه و تصرفات صادر از متولیان شخصیت حقوقیه، شش وجه برای اثبات شخصیات حقوقیه ذکر شد که برخی از آنها ناظر به امضاء آثار بود. غیر از وجه پنجم و ششم، بقیه وجوه قابل مناقشه بود. البته نتیجه ای که از وجه پنجم و ششم به دست می آمد همه مدعی را اثبات نمی کرد، بلکه فی الجمله بود يعنی شخصيات حقوقيه عامة الابتلاء را اثبات می کرد. وجه پنجم، تمسک به دلیل نفی حرج، و وجه ششم، تمسک به روایاتی بود در مورد نفوذ تصرفات سلاطين جورو عمال سلاطین و کسانی که به عنوان شخصیت حقوقیه دولت تصرف می کنند.

در وجه پنجم بیان شد که ادله نفی حرج دو قسم است: قسم اول مثل ادله «ما جعل علیکم فی الدین من حرج» و قسم دوم ادله ای که مشتمل بر لسانی بود که می گفت شریعت اسلام شریعت سهله و سمحه است. گفته شد که ادله قسم دوم، وجود حکمی را که موجب حرج نوعی شود نفی می کنند، همان طور که وجود حکمی که عدم آن موجب حرج می شود را اثبات می کنند. به عنوان استشهاد، در کلام فقهاء به مواردی استناد شد که اثبات حکمی که عدم آن حرجی است را از این ادله استفاده کرده اند، مثل بحث اجزاء، بحث وقوف در عرفات با حاکم سنی و غیره.

اما به نظر می رسد که این وجه، وجه تامی نیست به این بیان که:

هرچند از این ادله استفاده می شود که شریعت اسلام شریعت سهله و سمحه است، اما مجرد این مطلب باعث نمی شود که در مقام استنباط احکام، در تعیین وجود حکم در شریعت یا نفی حکم در شریعت، بتوانیم از این ادله استفاده کنیم.( البته در آن چه سابقا گفتیم نیز مورد استدلال، خصوص روایات شریعت سهله و سمحه نبود، بلکه استناد به روایاتی بود که در مورد اماریت سوق مسلمین للتذکیه وارد شده بود ، و گفته شد با این ادله، وجود حکمی که عدم آن موجب حرج است را می توان اثبات کرد و به روایت بزنطی وسليمان بن جعفر جعفری استناد شد که حضرت برای اثبات اماریت به دلیل شریعت سهله و سمحه تمسک فرمودند.)

اشکال این است که:

**اگر به خود ادله شریعت سهله و سمحه تمسک کنیم** (با قطع نظر از روایت بزنطی و روایت سلیمان بن جعفر جعفری)، هرچند از این ادله استفاده می شود که شریعت اسلام شریعت سهله و سمحه است، اما این ادله در مقام بیان کیفیت جعل احکام شریعت وتوصيف احکام مجعوله است و می گوید احکام به نحوی است که موجب ضیق مکلفین نمی شود، اما این که احکام روی چه موضوعی جعل شده ،محدوده جعل اين احکام و علل ثبوت احکام شریعت چیست، از این ادله به دست نمی آید؛ بلکه نهایتا استفاده می شود که شارع حکیم در مقام جعل احکام این نکته را در نظر داشته که مکلفین در حرج نیفتند. این که مکلفین در سعه باشند یکی از نکات ملحوظ شارع در مقام جعل احکام است، اما این از قبیل اهداف کلیه و مطلوبات کلی شارع عند جعل الاحکام است، والا این که در مقام تحقيق آن اهداف، احکام را به چه صورتی جعل می کند از اين ادله به دست نمی آید. در حقیقت عدم حرج و ضیق بر مکلفین، به اصطلاح جزء ایده آل های مقام تشریع است که در کلام عامه از امثال آن به «مقاصد شریعت» تعبیر شده است که عبارت از اهداف کلان شارع در مقام جعل احکام است. اما این که شارع قانون را به چه نحو جعل می کند، به فقیه ارتباطی ندارد و کسر و انکسار آن با خود مشرِّع است.

مجرد این که شارع یک مقصد کلی داشته وفائده خاصی رادرجعل احکامش مدّ نظرداشته، موجب آن نمی شود که در تک تک موارد آن را لحاظ کنیم ودرتعيين حکم واقعه به آن استناد کنيم بلکه رسيدن به آن مقصد از راه جعل احکام برای مکلفين به خود شارع مرتبط است. بله همان طور که مرحوم آقای صدر فرموده است ممکن است این موشرات و اهداف کلی، در منطفه الفراغ (یعنی جایی که شارع حکم الزامی ندارد ومنطقه مباحات به معنای اعم است که مکلفين در آن منطقه درايجاد یا ترک فعل اختيار دارند وپرکردن آن منطقه راشارع به حاکم شرع وولي فقيه موکول کرده است) موثر باشد، اما در جایی که شارع حکمی الزامی جعل کرده وبر اساس مصالح ومفاسدی که خودش احراز کرده وظيفه مکلفين را معين کرده فقيه بايد به آن احکام که از راه ادله اش آنها راکشف کرده ملتزم باشد وحق ندارد ودرصلاحيت اونيست که از مقاصد شریعت استفاده کند وبراساس مقاصدالشريعة وجود يا عدم حکم را اثبات کند یا احکام ثابته راتقييد بزند ياتعميم دهد .

واينکه برخی گفته اند حتی اگر دلیلی تام السند و الدلاله بر جواز توریه بود، باید طرح شود؛ چون می دانیم شارع مقاصدی دارد که یکی از آنها ایجاد اعتماد عمومی بین مومنین است، و جواز توریه با این مقصد منافات دارد. این مطالب، با منهج استنباط درفقه امامیه سازگار نیست. آن چه در فقه امامیه مطرح است، این است که احکام ناشی از مصالح و مفاسد است، و احکام تابع مصالح و مفاسدی است که شارع در نظر گرفته،اگر درموردی به حکم مستقل عقلی احراز کرديم وجود مصلحت ملزمه غيرمزاحم به مفسده را ياوجود مفسده ملزمه غيرمزاحم به مصلحت را می توانيم از اين طريق حکم شرعي را بدست بياوريم وهمينطور درجايی که درمورد حکم ثابت درشريعت علت حکم مجعول را احراز کرديم ازباب اينکه العلة تعمم کماتخصص می توانيم تقييد ياتعميم حکم راهم بدست آوريم وسعه دائره حکم راتعيين کنيم (بعد احرازصغری) ،اما مقاصد شریعت صرفا نکات کلی و اهداف کلان در مقام جعل احکام است، و این که در مقام به تحقق رساندن و إعمال آن نکات چگونه عمل شود، باتوجه به اين که به تحقق رساندن آن نکات به جعل قانون در دو مرحله احکام تکليفی واحکام وضعی است اين امرمربوط به خود شارع است که براساس مصالح ومفاسدی که خودش احراز می کند وبعد ازکسروانکساردرآنها برای وقائع حکم جعل کند .

پس اگر استدلال دروجه پنجم به ادله شریعت سهله و سمحه است، اشکال این است که هرچند شریعت سهله و سمحه است، اما ادله‌ی این مطلب نهایتا بیان می کند که مجموعه احکام شریعت به نحوی است که مکلفین در حرج نمی افتند، اما این که در مقام تحقق این مطلب، احکام چگونه چیده شده به خود شارع بر می گردد.

**اما اگر استدلال برای اثبات احکام وجودیه که عدم آنها موجب حرج است،** به روایاتی باشد که تطبیق شده و امام برای اثبات حکم استدلال کرده است به شریعت سهله و سمحه، به این تقریب که علت اختصاص به مورد ندارد، بلکه معمّمیت و مخصّصیت دارد، پس از این روایت استفاده می کنیم که هر جا عدم حکم موجب حرج باشد، اثبات حکم استفاده می شود. اگر مراد استدلال به این عمومیت تعلیل باشد، اشکال این است که بله، اگر خود حکم تعلیل شود به علتی که عمومیت دارد نسبت به غیر مورد، می توان از باب ذکر علت عمومیت را استفاده کرد مثل «یحرم شرب الخمر لانه مسکر» که از آن می توان حرمت هر مسکری را استفاده کرد، اما اشکال این است که آنچه درروايت بزنطی وسليمان بن جعفر جعفری آمده علت حکم مجعول نيست بلکه ازقبيل فائده مترتب برجعل حکم است توضیح مطلب این که:

 وجوهی که برای احکام در خطابات ذکر می شود،اقسامی دارد گاهی ازقبيل علت حکم مجعول است که دراينصورت هم موجب تعميم حکم به غيرمورد دليل می شود وهم موجب تخصيص حکم وتقييدآن به مورد وجودعلت مثل تعليل حرمت شرب خمر به مسکربودن ،وگاهی ازقبيل حکمت حکم است (که ازآن به علت جعل حکم-درمقابل علت حکم مجعول- هم تعبيرمی شود) که دراين صورت موجب تخصيص حکم وتقييدآن به مورد وجود وجه نمی شود ولی بعيدنيست موجب تعميم حکم به غيرمورد دليل بشود (کما عليه بعض العلماء) مثل تعليل وجوب عده درطلاق به احتراز از اختلاط مياه ،وگاهی وجه مذکوربرای حکم درخطابات برای تقريب حکم به ذهن مخاطب ازراه بيان فائده جعل حکم خاص است واينکه آن امريکی ازنکاتی است که مقنن درمقام جعل حکم در نظر داشت وباتوجه به آن نکته (که نکته منحصرهم نيست ونکات ديگررا هم ملاحظه کرده است)ودر مجموع باملاحظه مصالح ومفاسد وبعد ازکسروانکسار درآنها، حکم راجعل کرده است که درايصورت نه موجب تعميم حکم به غيرمورد دليل می شود ونه موجب تخصيص وتقييد حکم به مورد وجود وجه ، مثل عدم ترک اصطناع المعروف که به عنوان وجه برای تحريم ربا ذکرشده است اين بحسب مقام ثبوت ، اما بحسب مقام اثبات چگونه تشخيص دهيم که کدام مورد از قبیل علت حکم مجعول است، و کدام مورد از قبیل حکمت است، و کدام مورد از قبیل تقریب حکم به ذهن مخاطب است و حتی جزء العله هم نیست بلکه فقط فائده ای را برای جعل حکم خاص بيان می کند؟ هرچند ظاهر اولی تعليل حکم به يک وجه آن است که از قبيل علت حکم مجعول باشد نه حتی حکمت فضلا از اينکه درحدفائده مترتب برجعل حکم باشد (درصورتی که وجه مذکور صلاحيت برای عليت حکم را داشته باشد )، ولی قرائنی دربعضی ازموارد پيدا می شود که موجب حمل وجه مذکور برفائده بودن می شود گاهی ملاحظه خصوصيت خود وجه ما را به اين نتيجه می رساند که آن وجه ازقبيل علت حکم مجعول نيست مثل عدم ترک اصطناع معروف که مرحوم ميرزای قمی فرموده است باتوجه به اينکه ترک اصطناع معروف حرام نمی باشد بلکه نهايتا مکروه است معقول نيست که علت برای حرمت ربا باشد. [[1]](#footnote-1)

يکی ازقرائن ديگر برای حمل وجه بربيان فائده اين است که: اگر حکم ابتداء بیان شود و در مقام تعلیل، علتی بیاید، ظاهر این است که علت حکم مجعول است و حمل آن بر حکمت يا بيان فائده خلاف ظاهر است مثل «یحرم الخمر لانه مسکر یا لاسکاره». اما اگر اصل حکم مسلم باشد، وجهی که در مقام تعليل وتوجيه حکم مفروغ عنه و مسلم ذکر شود، بیش از بیان فائده و تقریب به ذهن ظهور ندارد. لذا در روایات حرمت ربا هرچند تعلیلاتی مثل ترک اصطناع معروف از وجوه حرمت ربا ذکر شده، اما از آن جایی که حرمت اصل ربا مسلم است، این وجوه ظهور ندارد در بیش از این که صرفا وجهی برای تقریب ذهن است.

در مانحن فیه هم وجه مذکور درروایت بزنطی و روایت سلیمان بن جعفر جعفری از اموری است که ملاحظه خصوصيت خود وجه ما را به اين نتيجه می رساند که آن وجه ازقبيل علت حکم مجعول نيست ازاين مطلب (که شريعت اسلام شريعت سمحه سهله است ودين خدا مضيق نيست بلکه تضييق به جهت جهل جاهلين برخودشان وارد می شود) بیش از این استفاده نمی شود که شارع حکيم در مقام جعل احکام، این نکته را در نظر داشته که مکلفین در حرج نیفتند واحکام راباتوجه به مصالح ومفاسدی (که علل احکام هستند) به نحوی جعل نکرده که موجب تضييق امر برمکلفين شود ، نه این که علت حکم مجعول درخطاب (اماريت سوق مسلمين برای تذکيه) سمحه وسهله بودن شريعت باشد . لذا استدلال به این روایات هم تام نیست؛ چون مبتنی بر این است که نفی حرج از باب علت حکم مجعول باشد، در حالی که چنین نیست ونفی حرج دراين روايات چیزی بیشتر از مقصد شريعت وفائده مترتب برجعل حکم نیست.

حاصل این که وجه پنجم، وجه تامّی برای اثبات اعتبار شخصیات حقوقیه نیست.

1. -رسائل الميرزا القمي ج1ص210 [↑](#footnote-ref-1)